

دانشگاه کاشان

دانشکده علوم انسانی

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته ادیان و عرفان تطبیقی

عنوان:

نظریه عالم صغیر و عالم کبیر در مکتب ابن عربی

استاد راهنما:

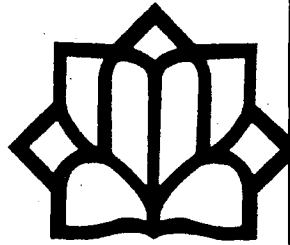
دکتر احسان قدرت الهی

به وسیله:

مهدی فرحناکی مقدم ۱۳۸۹ / ۸ / ۲۶

کتابخانه مرکزی دانشگاه کاشان

تیرماه ۸۹



دانشگاه کاشان
دانشکده علوم انسانی

بسمه تعالی

تاریخ:
شماره:
پوست:

مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه
صورتجلسه دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد

نام و نام خانوادگی دانشجو: مهدی فرحناکی مقدم شماره دانشجویی: ۸۶۲۳۴۲۰۰۰۴

رشته: آموزش: ادیان و عرفان دانشکده علوم انسانی

عنوان پایان نامه: نظریه عالم صغیر و عالم کبیر در مکتب ابن عربی

تعداد واحد پایان نامه: ۴ تاریخ دفاع: ۱۳۸۹/۴/۱۵

این پایان نامه به مدیریت تحصیلات تکمیلی به منظور بخشی از فعالیتهای تحصیلی لازم برای اخذ درجه کارشناسی ارشد ارائه می گردد. دفاع از پایان نامه در تاریخ ۸۹/۴/۱۵ مورد تأیید و ارزیابی اعضای هیأت داوران قرار گرفت و با نمره $\frac{1910}{\text{به عدد}}$ و با درجه \checkmark به تصویب رسید. $\frac{1910}{\text{به حروف}}$ نوزده ریز

اعضاء هیأت داوران:

عنوان	نام و نام خانوادگی	مرتبۀ علمی	امضاء
۱. استاد راهنما	دکتر احسان قدرت الهی	استادیار	
۲. استاد مشاور	دکتر محمد جواد شمس	استادیار	
۳. متخصص و صاحب نظر داخل دانشگاه	دکتر حسین حیدری	استادیار	
۴. متخصص و صاحب نظر خارج از دانشگاه	دکتر هادی امینی	استادیار	
۵. نماینده تحصیلات تکمیلی	دکتر حسین قربانپور	استادیار	

آدرس: کاشان - بلوار قطب روانی

کد پستی: ۵۱۱۶۷ - ۸۷۳۱۷

تلفن: ۵۵۱۳۱۵ - ۵۵۱۳۱۵ دو خطی

http://www.kashanu.ac.ir

مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه

تقدیر و سپاس:

سپاس خدای مهربان را که سپاس مخصوص اوست؛ خدایی که کامیاری شناخت، یادگیری و دانش اندوزی را به ما ارزانی داشت. بر خود بایسته می‌دانم که از استادان گروه دانشوری ادیان و عرفان در دو دانشگاه مذاهب اسلامی تهران و دانشگاه کاشان، که در روزگار دانش اندوزی، این خوشه چین خرمن دانششان را در اندوختن دانش و شناخت یاری نمودند، سپاس‌گزاری نمایم.

از استاد گرامی و معلم اخلاق، آقای دکتر احسان قدرت‌اللهی که راهنمایی بنده را در انجام این پژوهش پذیرفتند و با بزرگواری و شکیبایی، اندوخته‌های گرانبهای خود را سرمایه‌ی راستروی من کردند، سپاس‌گزاری می‌کنم. همچنین کوشش‌ها و راهنمایی‌های استاد ارجمند دکتر محمد جواد شمس استاد مشاور این پژوهش را ارج نهاده و از ایشان ممنونم.

همچنین از حسن دقت و بررسی استادان داور این رساله، آقایان دکتر محمد هادی امینی و دکتر حسین حیدری، و حضورشان در نشست داوری و ارزیابی، سپاس‌گزاری می‌کنم. از استاد محترم جناب آقای دکتر قربان‌پور نماینده تحصیلات تکمیلی در نشست داوری نیز سپاس‌گزارم.

در پایان از خانواده عزیز و دوستان خوبم آقایان یونس اشرفی امین و محمد آقاجانی که مرا در مراحل مختلف انجام این کار یاری نمودند سپاس‌گزاری می‌نمایم.

چکیده:

نظریه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر یا تناظر انسان و عالم سابقه‌ای طولانی در تاریخ اندیشه دارد. در عالم اسلام، این اندیشه در بیان اخوان الصفا و تفکر اسماعیلی، ابن مسکویه، راغب اصفهانی، غزالی، شیخ اشراق، افضل الدین کاشانی، عطار و مولوی تبلور بیشتری یافته است. این نظریه از منظر مکتب ابن عربی، اندیشه‌ای اساسی و زمینه‌ای است که با تمام مباحث جهان‌شناسی و انسان‌شناسی این مکتب، پیوندی عمیق دارد. این نظریه در نگاه ابن عربی، واجد جایگاهی بسیار والا شده و در پی تبیین مقام انسان و جایگاه او در عالم است. تناظر انسان و عالم در مکتب ابن عربی از دو رویکرد تناظر جزوی و تناظر کلی قابل بررسی است. تناظر جزوی که یکایک اعضای انسان را با تک تک اجزای عالم، مقابل قرار می‌دهد، بیشتر جنبه‌ی ذوقی و تمثیلی داشته که به مباحثی عالی‌تر رهنمون می‌شوند. این گونه تناظرات، با اینکه شاید، دقیق‌تر و وسیع‌تر از مکاتب پیشین نیز طرح شده، اما بحثی فرعی و جنبی تلقی شده که به طرح تناظر کلی یاری می‌رساند.

در طرح تناظر کلی عالم کبیر و عالم صغیر، این اندیشه را می‌توان عین الربط مباحث این مکتب تلقی کرد. براساس جهان‌شناسی و انسان‌شناسی ابن عربی و ذیل اصل اول و آخر این مکتب یعنی وحدت وجود، انسان و عالم، ظهورات اجمالی و تفصیلی حقیقت واحد هستند. تناظر کلی، متوجه ساحت نوعی و تکوینی انسان است و بر این اساس، انسان و عالم، هر دو بر صورت الهی بوده و از این جهت، نشانگر یک حقیقت‌اند و هر سه با یکدیگر تطابق تام دارند. در این نگاه، انسان، کون جامع؛ خلیفه‌ی الهی؛ روح؛ معنی؛ کمال و غایت عالم است. انسان، مختصری از کل عالم است که تمام حقایق عالم را در خود داشته، و از این رو، به لحاظ صورت ظاهری، عالم صغیر؛ اما در معنی، عالم کبیر تلقی می‌شود.

کلیدواژه: عالم صغیر، عالم کبیر، انسان کبیر، کون جامع، مکتب ابن عربی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱.....	پیشگفتار.....
۱۸.....	بخش اول: تاریخچه نظریه عالم کبیر و صغیر.....
۱۹.....	مقدمه.....
۲۰.....	فصل اول: تاریخچه نظریه عالم کبیر و عالم صغیر در ادیان و مکاتب پیش از اسلام.....
۲۱.....	۱- عالم کبیر و عالم صغیر در هندوئیسم.....
۲۵.....	۲- عالم کبیر و عالم صغیر در دین یهود.....
۲۹.....	۳- عالم کبیر و عالم صغیر در ایران باستان.....
۳۰.....	۳-۱- خلقت هستی از اعضای پیکر انسان.....
۳۰.....	۳-۲- تطبیق اجتماع با اعضای پیکر انسان.....
۳۱.....	۳-۳- تطبیق اجزای گیتی با اعضای پیکر انسان.....
۳۵.....	۴- عالم کبیر و عالم صغیر در یونان باستان.....
۳۶.....	۴-۱- فیثاغوریان.....
۳۷.....	۴-۲- افلاطون.....
۳۸.....	۴-۳- ارسطو.....
۳۸.....	۴-۴- رواقیان.....
۴۰.....	۴-۵- مکاتب هرمسی.....
۴۲.....	فصل دوم: نظریه عالم کبیر و عالم صغیر در حکمت و عرفان اسلامی.....
۴۳.....	۱- عالم کبیر و عالم صغیر در قرآن و روایات اسلامی.....
۴۹.....	۲- عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه کندی.....
۵۲.....	۳- عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه اخوان الصفا.....

۶۳	۴-عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه ابن مسکویه.....
۶۶	۵-عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه اسماعیلیه.....
۷۳	۶-عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه راغب اصفهانی.....
۷۷	۷-عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه غزالی.....
۷۷	۷-۱- معرفت نفس.....
۸۱	۷-۲- تمثیل بدن - شهر.....
۸۴	۸-عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه حکمت اشراق.....
۸۷	۹-عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه عطار.....
۹۰	۱۰-عالم کبیر و عالم صغیر از دیدگاه مولوی.....
۹۵	جمع بندی.....
۹۶	بخش دوم: نظریه عالم کبیر و عالم صغیر در مکتب ابن عربی.....
۹۷	مقدمه.....
۱۰۲	فصل اول: تناظر کلی عالم کبیر و عالم صغیر.....
۱۰۳	۱- جهان شناسی مکتب ابن عربی.....
۱۰۴	۱-۱- وحدت وجود.....
۱۰۸	۱-۲- تجلی.....
۱۱۱	۱-۳- هویت عالم.....
۱۱۵	۱-۴- مراتب وجود.....
۱۲۵	۲- انسان شناسی مکتب ابن عربی.....
۱۲۶	۲-۱- ساحت فردی و معرفتی انسان.....
۱۲۷	۲-۲- ساحت نوعی و تکوینی انسان.....
۱۲۸	۲-۲-۱- کون جامع.....
۱۳۲	۲-۲-۲- خلافت انسان.....

۱۳۸.....	۳- انسان و عالم.....
۱۴۳.....	۳-۱- انسان و حق.....
۱۴۴.....	۳-۲- عالم و حق.....
۱۴۸.....	۳-۳- انسان روح عالم.....
۱۵۱.....	۳-۴- عالم، صورت حقیقت انسان.....
۱۵۳.....	۳-۵- جمع بندی.....
۱۵۸.....	فصل دوم: تناظر جزوی عالم کبیر و عالم صغیر.....
۱۶۱.....	۱- تناظر ظاهری و مادی.....
۱۶۱.....	۱-۱- تناظر ظاهری و مادی در آثار ابن عربی.....
۱۶۸.....	۱-۲-۱- تناظر ظاهری و مادی در آثار شارحین مکتب ابن عربی.....
۱۶۸.....	۱-۲-۱-۱- تناظر عناصر و موالید- بدن.....
۱۷۱.....	۱-۲-۱-۲-۱- تناظر افلاک- بدن.....
۱۷۲.....	۱-۲-۱-۳-۱- تناظر شهر- بدن.....
۱۷۳.....	۱-۲-۱-۴-۱- تناظر سال- بدن.....
۱۷۶.....	۲- تناظر باطنی و معنوی.....
۱۸۷.....	جمع بندی.....
۱۸۸.....	جمع بندی و نتیجه گیری.....
۲۰۰.....	منابع و مأخذ.....

پشگفتار

سخن پیرامون شأن و مرتبت شامخ انسان، همواره موضوع محوری اندیشه و فرهنگ و دین در طول تاریخ بشر بوده است. این مسئله سبب شده تا از وی به عنوان تافته‌ای جدابافته در مجموعه‌ی نظام آفرینش یاد شده و نماینده‌ی حقیقت مطلق هستی قلمداد گردد؛ به گونه‌ای که بخش قابل توجهی از ذخایر مکتوب دینی و فکری و فرهنگی، به طرح و بسط این موضوع اختصاص یافته است. بشر همواره به تناسب رشد فکری و فرهنگی خویش، اندیشه‌ها و تصورات گوناگونی در مورد خود و جهان هستی داشته است. اندیشه‌ی تصور انسان به منزله‌ی "جهان کوچک" و بررسی شباهت‌های بین اجزا و جوارح آدمی با جهان هستی یا برعکس از جمله مباحث مورد بحث و بررسی در ادبیات و متون دینی و مکاتب فلسفی و عرفانی بوده است. براساس رویکرد تحلیلی در باب بررسی ریشه‌ی شکل‌گیری و اظهار نظریه‌ی عالم کیبر و عالم صغیر، می‌توان گفت بشر از نخستین دوران، نگاهی دوگانه داشته و از دو نگاه و منظر متوجه عالم درون و عالم بیرون از خود شده است.

از یک سو، انسان با نگاهی آفاقی به عالم بیرون و کائنات، و مشاهده‌ی فعل و انفعالات آنها، متوجه یک نوع هماهنگی دقیق و حساب شده بین اجزای عالم می‌شود. گویی مجموع عالم، یک پیکر واحد انسانی است دارای نفس مدبر، و طبایع موجودات عالم به مثابه قوای نفس کلی در تمام اجزای موجودات سریان دارد و در عین حال تحت تدبیر نفس کلی، از یک نظام منطقی و مدبرانه پیروی می‌کنند. از سوی دیگر، با نگاهی انفسی، مملکت وجود خویش

را کانون اسرار و عجایب خلقت می‌یابد که در قیاس با عالم خارج، چیزی کم نداشته بلکه از جهاتی بر آن برتری نیز دارد. اگرچه از حیث جرم و جثه، کوچک است اما از حیث معنا، تمام مراتب وجود و اوصاف کمالی موجودات عالم را در خود دیده و یگانه متفکر و اندیشه‌ورزی است که حقایق عالم را درک کرده و به آن حیات و معنا بخشیده است. با این حیثیت دوگانه، "عالم، انسان کبیر" و "انسان، عالم صغیر" تلقی شده است.

فرضیه‌ی "انسان کبیر و عالم صغیر" در واقع دو انگاره‌ی جدا و مستقل از هم است؛ یکی "عالم، انسان کبیر است" و دیگری "انسان، عالم صغیر است". انگاره‌ی نخست، از مسائل فلسفه‌ی طبیعی و جهان‌شناسی است، اما انگاره‌ی دوم، از مسائل فلسفه‌ی اولی و انسان‌شناسی است. این دو فرضیه به عنوان دو قضیه‌ی منطقی با هم ملازمه دارند، زیرا اگر قیده‌های "کبیر" و "صغیر" حذف شود، متعکس می‌شوند و هر کدام که اصل در نظر گرفته شود، دیگری عکس آن خواهد بود. در واقع، ضرورت معرفت‌شناختی در برهه‌های مختلف از زمان، موجب پیدایش این دو انگاره و رویکردهای متفاوت به آن شده است.^۱

در اندیشه‌ی حکمی و عرفانی، می‌توان این اشارت را یافت که سیر در آفاق، و تفکر در جهان بیرونی، برای عموم انسان‌ها آسان‌تر و جذاب‌تر است. سیر انفسی و تأمل درباره‌ی خویشتن، هرچند برای طبقه‌ای خاص و ورزیدگان فکری و روحی، آسان‌تر و زودیاب‌تر است اما برای عموم، کم‌اهمیت و ملال‌آور به نظر می‌آید. این اصل که مشاهده و بررسی پدیده‌های بیرونی برای انسان امری سهل‌الوصول‌تر از مطالعه و بررسی پدیده‌ها و احوال درونی خویشتن است، می‌تواند توضیح مناسبی برای این باشد که به جهت تقدم و تأخر تاریخی، بین این ایده‌ها قضاوت کنیم و یکی از این ایده‌ها را بر دیگری مقدم بدانیم. عوامل متعددی در شکل‌گیری این اندیشه، نقش داشته که مهمترین آنها مشاهده‌ی وجود هماهنگی و پیوستگی در اجزای عالم است. از این دیدگاه، عالم من حیث المجموع، یک واحد شخصی دارای وحدت طبیعی است و بین اجزای عالم، علاقه و ارتباط ذاتی وجود دارد و براساس اصل علیت، و سنخیت علت و معلول، وجود یافته‌اند. هر جزء و پدیده‌ای با تمام اجزا و پدیده‌های دیگر جهان، پیوند

^۱ - محمدی، مقصود، "جایگاه انسان در جهان هستی در عرفان و حکمت متعالیه"، خردنامه صدر، ش ۳۳، ص ۱۶

داشته و جایگاه مشخص و خاص خود را داراست. بر این اساس، مشاهده‌ی کلیت جهان به صورتی که به طور نظام‌وار و ارگانیک، تمام اجزای آن با هم مرتبط و در تأثیر و تأثر از یکدیگر هستند، به تدریج می‌تواند به این ایده و پندار منجر شود که عالم در کلیت خود، جسمی یکپارچه و دارای روح است و همه‌ی اجزا و عناصر، برای رسیدن به مقصودی معین، با یکدیگر تلازم و همیاری دارند و هیچ جزء و قسمتی از آن، بدون دیگری قابل تصور نیست. این همان نظریه‌ی "عالم، انسان کبیر است"، می‌باشد. در ادامه و در سیر و تطوری تدریجی و پردامنه، انگاره‌ی "انسان، عالم صغیر است" نیز زمینه و مجال ظهور می‌یابد.

فرضیه‌ی "عالم، انسان کبیر است" یعنی این که نظام بیکران هستی، شامل کهکشان‌ها و منظومه‌های شمسی و اجرام آسمانی و موجودات زمینی، و همه و همه، در کلیت و مجموعیت خود، به مثابه پیکر یک شخص انسانی است که جسم کلی نامیده می‌شود و تمام اجسام عالم، اعضای آن پیکر واحدند. این جسم کلی، دارای نفس کلی است و قوای نفس کلی هم به صورت طبیعت کلی به همان ترتیب که قوای نفس جزئی در تمام اعضای پیکر انسان، سریان دارد، در تمام انواع و اشخاص اجسام عالم، جریان دارد. نفس کلی عالم، قوای خود یعنی طبایع مختلف اجسام را تحت کنترل دارد و به وسیله‌ی آن قوا، آنها را به حرکت و تلاش وادار می‌کند، درست همان گونه که نفس انسانی ضمن کنترل قوای خود، اعضای مختلف پیکر را به حرکت درمی‌آورد. از این منظر، جرم مجموع عالم، پیکر انسان کبیر و جسم کلی است و اجسام مختلف، اجزای آن هستند. نفس کلی، ماده را شکل می‌دهد و حیات سیستم زنده را مفهوم می‌بخشد و حافظ سیستم، و عامل بقای آن است. در ضمن، هر جزئی از این جهان، حتی جمادات نیز از نوعی حیات و شعور متناسب با سعی و جود خود، برخوردارند که می‌توان آن را مبدأ نیروی عشق به کمال مطلق نامید که این نیرو در نهاد تمام اجزا و ارکان جهان سریان دارد.^۱

انسان کنجکاو، در پی شناخت عالم عینی است. موجودات و پدیده‌های متعدد و متنوع جهان، برای او جاذبه دارد اما شناخت حقیقت این انسان کبیر، به عنوان یک شخص واحد،

^۱ - محمدی، مقصود، "نظری جهان زنده و انعکاس آن در حکمت متعالیه"، نردنامه صدر، ش ۴۰، تابستان ۸۴، ص ۱۰

آسان نیست. لذا وقتی انسان از طریق سیر در آفاق به مقصود نرسید، خودش را موضوع تحقیق قرار می‌دهد. در وجود خویشتن، قوا و قابلیت خود می‌اندیشد و در نهایت، درمی‌یابد که ترکیب جسم وی و سریان قوای نفس در اعضای بدن، و تصرف و تدبیر آن در قوای خود، کتابی جامع علوم است که در آن و از طریق آن می‌توان به تمام حقایق عالم نائل شد.

فرضیه‌ی "انسان، عالم صغیر است" به این امر اشعار دارد که تنها جزئی از عالم که بیشترین شباهت را به عالم دارد و از لحاظ صورت، کامل‌ترین جزء آن محسوب می‌شود، انسان است. خداوند وقتی اراده کرد که نفس انسانی را از گنجینه‌های علوم و حقایق خود آگاه کند و تمام عالم را به وی نشان دهد، می‌دانست که عالم، بسی بزرگ و گسترده است و انسان نمی‌تواند اجزای عالم را به تفصیل ببیند؛ زیرا عمر انسان، بسیار کوتاه، و عالم، نامتناهی و بیکران است. از این رو، به اقتضای حکمت خود برای وی عالمی کوچک، مضامی جهان بزرگ، آفرید و در آن عالم کوچک، تمام آنچه را که در جهان بزرگ وجود دارد، گنجانید و نفس انسانی را بر آن، شاهد قرار داد.

در نگاهی کلی و از منظری بالا، نظریه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر نظریه‌ای اساسی و زمینه‌ای است و به عنوان بحثی مجزا و مستقل مورد بررسی واقع نشده و اصلاً تفکیک این ایده از بحث‌های دیگر انسان‌شناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی امری بی‌معناست. این اندیشه-ی زمینه‌ای و اساسی که بدون آن موضوعات دیگر نیز بی‌معناست، بیان ارتباط تمام بحث‌ها است و بایستی در تمام مباحث، مورد نظر باشد. در تبیین این مدعا و جهت طرح بحث، در اینجا به طور مختصر و گذرا، به نقش این نظریه در سه حوزه‌ی هنر و زیبایی‌شناسی، اخلاق، و عشق به عنوان نمونه اشاره می‌شود.^۱

هنر و خلاقیت در انسان از راه خیال انجام می‌گیرد و الهام‌بخش خیال انسان، هماهنگی وجود انسان با مراتب وجود و یا طبیعت و رابطه‌ی متقابل آندوست. در مقابل انسان کبیر که مجموعه‌ی جهان به صورت واحد و به مثابه موجودی زنده است، عالم صغیر قرار می‌گیرد.

^۱ - در این زمینه نگاه کنید به: خامنه‌ای، سید محمد، "خلاقیت/خلافات انسان در فلسفه و عرفان اسلامی"، خردنامه صدر، ش ۲۸، تابستان

انسان، به عنوان عالم صغیر، نمادی از جهان بزرگ یا انسان کبیر است که هر چه در آن جهان موجود است، در انسان هم یافت می‌شود. میان انسان و جهان بزرگ، نوعی هماهنگی وجود دارد تا جایی که می‌توان در انسان، طنین جهان بزرگ، و همنوایی پنهان میان آن دو را یافت. از یک منظر، اصل زیبایی، چیزی قراردادی یا مربوط به عادت یا خطای حواس نیست بلکه امری واقعی و تکوینی است؛ اگرچه گاهی به سبب ذوق و سلیقه‌ی اشخاص، در مصادیق زیبایی اختلاف می‌شود و به صورت نسبی درمی‌آید. احساس زیباشناسی در واقع، همان ادراک نظم و کمال طبیعی (کاسموس) است. نام دیگر کمال و بی‌نقصی، همان زیبایی است. بنابراین، انسان تحت تأثیر هماهنگی با طبیعت جهان و انسان کبیر، از آن همه کمال و جمال و تجلیات گوناگون آن در موجودات و جانداران و انسان، احساس خوشی و لذت نموده و به سوی آن جلب و جذب می‌شود.

براساس حدیث "ان الله جمیل و یحب الجمال"، زیبایی و کمال دو صفت خداست، این دو صفت، هم در انسان و هم در جهان، تجلی کرده است. انسان، از آن جهت که خلیفه‌ی خداست و صفات خدایی در او بالقوه نهفته است، زیبایی را دوست دارد و چون انسان صغیر و انسان کبیر هر دو مظهر جمال الهی هستند، در واقع عشق به زیبایی در انسان، به عشق انسان به خدا باز می‌گردد. زیبایی صفتی الهی است، و جهان، آینه‌ی جمال خداست، از این رو، در جهان، نظامی واحد و منسجم و سراسر زیبا حکومت می‌کند. انسان در عین اینکه جزئی از عالم است، مظهر آن نیز هست و با آن هماهنگی دارد. انسان و جهان، هنر الهی هستند تا زیبایی‌های پنهان وجود مطلق یعنی خداوند را جلوه‌گر سازند. هنر بشری، الگوبرداری انسان از آن هنر الهی است. انسان با هنر خود، روح خود را به نمایش می‌گذارد، همان گونه که خداوند با آفرینش جهان، زیبایی خود را به نمایش گذاشته است.

معمای دیگری که جز از راه قبول هماهنگی انسان صغیر و کبیر و تطابق درجات وجودی انسان با درجات وجود در عالم، حل‌شدنی نیست، اخلاق است. براساس رویکرد برگزیده، قواعد اخلاق، مجموعه‌ای از یک سلسله قراردادهای اجتماعی یا عادات و سنن نیست، بلکه اشاره به قوانینی حاکم بر فطرت بشر است. بنابراین، امری کاملاً عینی و حقیقی و مطلق و ثابت است و نسبییت در آن راه ندارد. اخلاق و زیبایی، هر دو به یک مبدأ و منشأ

برمی‌گردند با این تفاوت که زیبایی مربوط به اشیا و پدیده‌هاست، و اخلاق، مربوط به افعال و حالات انسان؛ زیبایی، جنبه‌ی ایستایی، و اخلاق، جنبه‌ی پویایی دارد و به تعبیر منطق، زیباشناسی از سنخ تصور؛ و اخلاق، از سنخ تصدیق است. انسان به طور غریزی، عاشق و مجذوب زیبایی است. همه، عدالت، زیبایی، آزادی و نیکی را می‌پسندند و در حسن آنها اتفاق دارند. راز این اتفاق، بدون درک رابطه‌ی حقیقی و نزدیک انسان با جهان کشف نمی‌شود و بدون کشف این حقیقت فطری که حسن و قبح افعال، ذاتی و مبتنی بر احکام عقلی و فطری است، مطلق بودن اخلاق ثابت نمی‌گردد. کلمه‌ی یونانی کاسموس در اصل معنای لغوی خود، به معنای زینت و زیبایی طبیعت یا به تعبیر فلسفه‌ی اسلامی، "نظام احسن" است که در آن، هم زیبایی و نظم و هماهنگی، و هم وحدت شخصی نهفته است؛ و پیروی از این نظم و زیبایی براساس اقتدا و عمل به ارزش‌های شریعت و فطرت الهی، اخلاق نام دارد. این حقیقت را به وضوح در فلسفه‌ی ایران باستان و نیز در آموزه‌های فیثاغورس و سقراط و افلاطون و مکتب افلوپینی می‌توان یافت.

موضوع دیگری که منشأ متافیزیکی آن جز از راه درک تطابق انسان و جهان یا انسان کبیر، مشخص نیست، موضوع عشق است. عشق، پدیده‌ای الهی و در عین حال موضوعی فلسفی است که بایستی در کارگاه متافیزیک یا عرفان بررسی شود. عشق، حرکت است؛ حرکتی به سوی زیبایی، و چون زیبایی، ناشی از نظم و کمال است، و کامل‌ترین و زیباترین موجودات جهان، جمال وجود مطلق یعنی خداست؛ عرفا معتقدند نه فقط انسان، بلکه تمام موجودات جهان، عاشق وجود مطلق‌اند و مجموع جهان با حرکتی موزون به سوی خدا می‌رود. انسان با ادراک جمال، در خود عشق می‌یابد، و با عشق، به طلب معشوق می‌رود یعنی اراده‌ی خود را که مظهر خلاقیت اوست، به کار می‌اندازد و طلب، سبب حرکت می‌شود. ارتباط روح انسان با زیبایی‌های جهان و توجه و گوش فرادادن به جهان، به او الهام می‌بخشد و ذوق و دل او را به جوش می‌آورد و این جوشش عشق، با آفرینش هنر و زیبایی، ظهور و تجلی می‌یابد.^۱

^۱ - "خلاقیت/خلافت انسان در فلسفه و عرفان اسلامی"، صص ۹-۱۲

پس از این مقدمه در اهمیت موضوع و طرح بحث اجمالی، متوجه رویکرد خود در این رساله می‌شویم. البته پیش از آن به پیشینه‌ی این تحقیق می‌پردازیم.

پیشینه‌ی تحقیق:

در باب سابقه‌ی این تحقیق شایان ذکر است که هیچ منبع مستقلی در باب عنوان این رساله وجود ندارد و تنها در آثار مرتبط با اندیشه‌های مکتب ابن عربی چون آثار ایزوتسو و چیتیک در فصولی کوتاه، به آن اشاره شده است. در باب سیر کلی این اندیشه در تاریخ فرهنگ و تفکر اسلامی، مقاله‌ای با عنوان "عالم کبیر و عالم صغیر" در شماره‌ی دوم فصلنامه‌ی دین و سیاست ارائه شده که به نحوی بسیار مختصر (در حدود چهار صفحه) سیری بسیار کلی و نارسا از این نظریه طرح شده که به هیچ وجه قابل اتکا نیست. نکته‌ی تأسف برانگیز و قابل تأمل اینکه رونوشت کاملی از این مقاله، بعدها در شماره‌ی ششم مجله‌ی دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان با عنوان "جهان‌انگاری انسان در آرای عارفان مسلمان" و با نام نویسنده‌ای دیگر ارائه شده است. همچنین کتابی با عنوان *عالم صغیر و عالم کبیر در تصوف اسلامی با تکیه بر آراء مولانا* در سال ۱۳۸۶ با تیراژی محدود در انتشارات جام گل به چاپ رسیده که پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه آزاد واحد کرج بوده است. در این اثر، به رغم عنوان فریبنده‌ی آن، هیچ طرح و مطلب مشخصی از این اندیشه حتی در آرای مولانا ارائه نشده و مطالبی پراکنده، به صورتی بی‌جهت و بی‌هدف در کنار هم آمده که جای تعجب و پیگیری دارد، و توجه به آن جز اتلاف وقت، هیچ حاصلی برای این رساله نداشته است.

هدف تحقیق:

هدف این رساله، تبیین و تقریر منسجم و نظام‌مند نظریه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر در مکتب ابن عربی، و بررسی و تحلیل جایگاه آن در مدل جهان‌شناسی و انسان‌شناسی این مکتب است. البته با توجه به اینکه منبعی در باب تاریخچه‌ی این نظریه در تاریخ فرهنگ و تفکر بشری و نیز در فلسفه و عرفان اسلامی حداقل در زبان فارسی وجود ندارد، این رساله، جهت زمینه‌یابی و بسترسازی بحث در ابتدا به طور مختصر به پیشینه‌ی آن نیز نظر دارد.

سوالات تحقیق:

۱ - نظریه‌ی عالم صغیر و عالم کبیر چه سابقه‌ای در تاریخ اندیشه و ادیان و مکاتب دارد؟

۲ - این اندیشه چگونه و از چه طریقی به تفکر اسلامی راه یافته، و در آن چه جایگاه و رویکردی دارد؟

۳ - سیر این نظریه در فلسفه و عرفان اسلامی چگونه بوده و در آرای چه کسانی تبلور بیشتری دارد؟

۴ - رویکرد ابن عربی و اتباع وی به این اندیشه چگونه بوده است؟

۵ - ارتباط و پیوند این اندیشه با مدل جهان‌شناسی و انسان‌شناسی مکتب ابن عربی چگونه است؟

اما از آنجا که مطالعه و تقریر نظریه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر در هر مشرب و مکتبی، مستقل از سایر اصول آن مکتب قابل تصور نیست، این رساله که در پی تقریر این اندیشه در مکتب ابن عربی بوده، پس از نظری بر سیر این نظریه در تاریخ ادیان و مکاتب، و بیان آن در بین حکما و عرفای اسلامی برای تبیین و تنویر جایگاه بحث، به طرح و ساختار جهان بینی این مکتب و جهان‌شناسی و انسان‌شناسی آن توجه کرده تا در پرتو آن در نسبت انسان و عالم و تناظر آنها به بحث بنشینند. در اینجا تبیین نکاتی اساسی در باب طرح این اندیشه در مکتب ابن عربی ضروری می‌نماید.

۱- جهان بینی مکتب ابن عربی (م ۶۳۸ ق) مجموعه تفکر و اندیشه‌ای منسجم، به هم پیوسته و دارای هماهنگی بسیار کاملی است؛ و براساس رکن رکن این مکتب یعنی وحدت وجود و به تبع آن، تجلی و اصل وحدت در کثرت و کثرت در وحدت، یک اندیشه و در عین حال تمام اندیشه‌هاست. از این جهت تفکیک و جداسازی اجزای آن نه تنها کاری بسیار دشوار است بلکه توهمی بیش نبوده و همچون تمام کثرات، امری اعتباری است. براساس این مکتب، بحث‌ها و موضوعات مختلف، در واقع جنبه‌ها و رویکردهای گوناگون به حقیقت واحد است و از این رو، تفکیک مباحث امری اعتباری و در عین حال، اجتناب ناپذیر است. نکته اینکه

مدرسان مدرسه‌ی ابن عربی برای سیر و نیل به اندیشه و شهود ابن عربی، تحقیق و تدقیق در چهار اثر بزرگ و مدرسی این مکتب یعنی *تمهید القواعد* صائن الدین محمد بن ترکه (م ۸۳۵ ق)، شرح عارف قیصری (م ۷۵۱ ق) بر *فصوص الحکم*، *مصباح الانس* ابن فناری (م ۸۳۶ ق) و در نهایت غواصی در اقیانوس بیکران *فتوحات مکیه* شیخ اکبر را طی کرده و به سالکان و رهپویان این طریق توصیه می‌کنند. بر این اساس، بی شک هر صحبت و نظری در باب اندیشه‌های گسترده و ژرف این مکتب، بدون سیر مذکور، در معرض لغزش بوده و نمی‌تواند بر صواب باشد. با این حال، این رساله با تاکید بر جنبه‌ی خودآموزی، در پی آن است که تا حد امکان و توان خود در جهت تبیین نظریه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر در مکتب ابن عربی، به ابعاد و زوایای مختلف جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و تعامل و تناظر آنها در این مکتب توجه و اشاره‌ای داشته باشد.

۲- اندیشه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر در مکتب ابن عربی اندیشه‌ای اساسی، زمینه‌ای و زیرپوستی بوده که در پس زمینه‌ی تمام مباحث و موضوعات این مکتب سریان و جریان دارد. این اندیشه در این مکتب از هیچ بحثی قابل تفکیک نیست و همان گونه که این اندیشه در پس زمینه و جریان تمام بحث‌ها وجود دارد، تمام مباحث نیز با آن معنا و مفهوم می‌یابد. از این رو، هرچند این اندیشه به صراحت و استقلال، همچون در بیان *اخوان الصفا*، ابن مسکویه و ...، در کمتر جایی از گستره‌ی آثار این مکتب دیده می‌شود اما همواره توأم و در بطن بسیاری مباحث خداشناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی رخ می‌نماید. درک این نکته نیازمند لطافت و تمحض در اندیشه و بینش ابن عربی است.

در واقع بحث عالم کبیر و عالم صغیر، تبیین محوری‌ترین و عمیق‌ترین پیوستگی و هماهنگی حقیقت انسان و جهان در کلیت خود است. از این رو، در تبیین و درک آن بایستی تمام بحث‌های انسان‌شناسی و جهان‌شناسی این مکتب منظور باشد. شاید بتوان گفت، بدون در نظر گرفتن اندیشه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر، هیچ مبحث و موضوعی در مکتب ابن عربی قابل حل و تبیین و نیل به مقصود نیست. چرا که تمام مباحث به یک بحث برمی‌گردد و در واقع هدف از تمام بحث‌ها، وصول به حقیقت و توحید است که در پرتو این اندیشه، تمام مباحث با هم پیوند و انسجام می‌یابد و به مقصود اصلی - حقیقت واحد متعال - نایل می‌شود. از سوی

دیگر نیز تبیین اندیشه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر به طور استقلال قابل طرح نبوده و این اندیشه، عین الربط تمام بحث‌هاست که به خودی خود متصور نیست. بر این اساس، ایده‌ی عالم کبیر و عالم صغیر، مدغم و محض در اندیشه‌های ژرف، موج و بیکران ابن عربی است و از این رو جایگاه اصلی خود را در این مکتب، فراتر از تمام مکاتب و اندیشه‌ها، واجد است. از این رو، این اندیشه، نتیجه‌ی طبیعی پذیرش جهان‌شناسی و انسان‌شناسی ابن عربی است و لذا در طرح این اندیشه، تبیین اصول کلی این مکتب اجتناب ناپذیر می‌نماید.

۳- در عرفان ابن عربی دو نوع نگاه به رابطه و نسبت انسان و عالم وجود دارد که در نهایت با هم سازگارند. در یک نگاه، انسان در مقابل جهان قرار دارد و ملاحظه می‌شود که هر آنچه در جهان هست در انسان نیز هست و این دو نسخه تطابق دارند. مثلاً در عالم، عقل کل هست، انسان نیز دارای عقل است. در عالم، مثال منفصل و در انسان، مثال متصل هست. در عالم موجودات مادی هستند و انسان نیز دارای جسم است پس هر چه در عالم به صورت مراتب متعدد وجود دارد، در انسان به صورت جمعی وجود دارد. نگاه دوم این است که انسان و عالم را مجموعاً یک موجود واحد انسان وار دانسته که انسان، روح عالم است. در نگاه اول، فرد انسان مورد نظر است و در نگاه دوم، انسان کلی که جامع تمام انسان‌ها و دیگر موجودات عالم است.^۱

این دو نگاه با هم تعارضی ندارند، بلکه دیدگاه اول در واقع در ذیل دیدگاه دوم قرار دارد؛ بدین ترتیب که انسان کلی و حقیقت انسانی خود را به دو نحو، گسترده است. از طرفی به صورت تفصیلی در عالم بیرون از انسان‌های جزئی، و از طرفی دیگر به صورت اجمالی در افراد متعدد انسانی جلوه کرده است. هم عالم و هم آدم‌های جزئی، مظاهر تفصیلی و اجمالی آن انسان کلی هستند و بر این اساس بین این دو نسخه مطابقت وجود دارد. در بیان شرف الدین قیصری، همان طور که حقیقت انسانی در عالم کبیر، ظهورات تفصیلی دارد، در عالم انسانی، ظهوراتی اجمالی دارد. اولین مظهر آن در عالم انسانی، صورت روحی انسان است که

^۱ - توران، امداد، حقیقت محمدیه و افراد انسان از ازل تا ابد در مکتب ابن عربی، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۶، صص ۱۲۴-۱۲۳

مطابق صورت عقلی در عالم کبیر است. سپس صورت قلبی است که مطابق نفس کلی است و پس از آن، صورت نفس حیوانی است که مطابق طبیعت کلی است.^۱

۴- هرچند بیشتر مباحث ابن عربی، ابداعی و ابتکاری و حاصل شهود و فتوحات وی می باشد، اما می توان گفت اندیشه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر از جمله مباحثی است که طی آن ابن عربی متأثر از گذشتگان خود نیز بوده است. این اندیشه چنانکه در فصل اول خواهد آمد، در بین باطنیه و اندیشمندان اسلامی چون اخوان الصفا و غزالی که ابن عربی به آنها نظر داشته، به وضوح مطرح بوده است. شرف الدین خراسانی در این باره معتقد است که به احتمال قوی، وی این مفاهیم را از اخوان الصفا گرفته است.^۲ با این حال این اندیشه در بیان ابن عربی صورتی کاملاً بدیع و متفاوت یافته است و از این جهت بسیار فراتر از سیر طرح و تطور گذشته‌ی آن بوده و به یکی از اساسی‌ترین و محوری‌ترین اصول مکتب ابن عربی تبدیل شده است.

یکی از مهم‌ترین آثاری که به شرح آراء و عقاید ابن عربی، به ویژه تطابق دو نسخه‌ی عالم و آدم پرداخته، کتاب مصباح الانس ابن فناری است که طی آن بیان می‌دارد که نشئه‌ی احدی قرآنی نسبت به شخص انسانی، مانند نشئه‌ی تفصیلی فرقانی نسبت به انسان کبیر است. در ادامه، برای تمام مراتب و عوالم جهان هستی نظیری در انسان می‌یابد و معتقد به تطابق آنهاست. مؤلف مصباح الانس همچنین در مقام نتیجه، به نقل از شیخ جنیدی، دیدگاه‌های مرتبط با نظریه‌ی عالم کبیر و عالم صغیر را به سه دسته تقسیم کرده و می‌گوید: نخست، مشرب تمامی علمای رسمی ظاهری است که انسان، نسخه و دست نویس مختصری از مجموع عالم است. دوم، مشرب و مشهد محققان از اهل کشف است که او نسبت به صورت، آخر و نسبت به مرتبه، اول است. چرا که خداوند انسان را بر صورت خود و عالم را بر صورت انسان آفریده است؛ چنانکه فرمود(ص): "اول ما خلق الله نوری". سوم، ذوق اهل کمال است که تعلق به مشرب خاتم ولایت دارد که مراد از ایجاد، کمال و جلاء و استجلاء

^۱ - ابراهیمیان آملی، سید یوسف، خزینه الکریم، ترجمه تطبیقی شرح فصوص قیصری، تهران، رنانش، ۱۳۸۷، ج ۱، صص ۱۲۷-۱۲۶

^۲ - شرف خراسانی، شرف الدین، "ابن عربی"، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۲۷۴

است، یعنی کمال ظهور حق و شهود او به ذات و اسما و صفات، و کامل ترین مظهر و آینه برای ظهور احدیت جمع تمام کمالات، جز انسان نیست. ولی انسان دارای دو صورت است: یکی صورت تفصیلی فرقانی که عبارت است از مجموع عالم از عقل اول تا آخرین موجود، و دیگری صورت جمعی قرآنی، و آن انسان کامل است که به قصد، اول مقصود است و ظهورش مسبوق به تفصیل اجزای وی است.^۱

۵- در طرح تناظر عالم کبیر و عالم صغیر در مکتب ابن عربی، بحث را می‌توان از دو ساحت و جنبه بررسی کرد: تناظر کلی و تناظر جزوی. تناظر کلی عالم کبیر و عالم صغیر در طرح جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و ارتباط آنها با یکدیگر رخ می‌نماید. از این جهت، انسان و جهان در کلیت خود و به صورت نوعی منظور می‌شوند. در ساحت تناظر کلی، انسان و جهان، آینه‌ی تمام‌نمای یکدیگرند و هر دو متناظراً دارای تمام مراتب هستی قلمداد شده‌اند. این مراتب از حق نشأت گرفته و در نهایت بدو باز می‌گردند. در ساحت تناظر جزوی، سخن از اندام وارگی جهان است. در این مقام، انسان و جهان، از دو حیث ظاهری و جسمانی و باطنی و نفسانی، در شکل، ماهیت و کارکرد، جزء به جزء با یکدیگر مطابق و متناظر تلقی شده‌اند. تناظر جزوی، هم جنبه‌ی ظاهری و مادی و هم جنبه‌ی باطنی و معنوی را در بردارد.

۶- همان گونه که اشاره شد، تناظر کلی انسان و جهان، مباحث انسان‌شناسی و جهان‌شناسی را در ارتباط با یکدیگر در نظر می‌گیرد و لذا بایستی در طرح انسان‌شناسی و جهان‌شناسی و در پس زمینه‌ی آن بررسی و ردیابی شود. هر چند اندیشه‌ی تناظر عالم کبیر و عالم صغیر در بسیاری از بحث‌های مکتب ابن عربی سریان دارد و از آنها قابل تفکیک نیست، اما صراحت بیان در این باب را می‌توان در مواضعی از آثار این مکتب نشان داد. این امر در مورد بحث‌های تفصیلی این تناظر در قالب تناظر جزوی که این دو عالم را به صورت جزء به جزء و عضو به عضو با یکدیگر متناظر قرار می‌دهد، بیشتر صدق می‌کند. از این جهت می‌توان در آثار هر مکتبی اشارات به آن را تا اندازه‌ای به طور مستقل مورد بررسی قرار داد. بنابراین، قبل

^۱ - ابن فناری، حمزه، ترجمه مصباح الانس، مقدمه و ترجمه محمد خواجوی، تهران، مولی، ۱۳۷۴، ص ۷۳۶